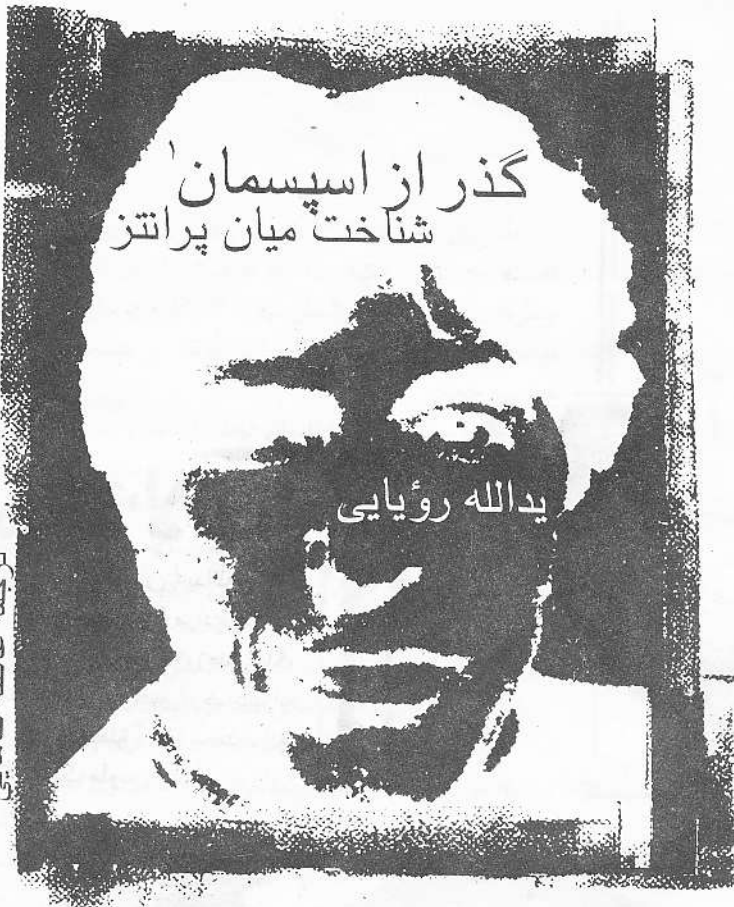


گذر از اسپسمان شناخت میان پراتتز

یدالله رویایی

ترجمه عاطفه طاهایی



مقاله زیر ترجمه متن سخنرانی‌ای است که رویایی به زبان فرانسه در جشنواره بین‌المللی شعر کازابلانکا ایراد کرده است. این جشنواره با موضوع «شعر به عنوان معرفتی منحصر به فرد» (La en tant connaissance au singulier sie en) در ۲۲ و ۲۳ سپتامبر سال ۲۰۰۰ برگزار شد و میهمانان دیگری چون گنادی آییگی (Genady AYGI) (روسیه)، گاستراتو کروز (Gastrao CRUZ) (پرتغال)، میشل دگی (DEGUY Michel) (فرانسه)، ماریلین هکر (Maryline HACKER) (آمریکا)، عبدالوهاب مدب (Abdelwahhab MEDDEB) (تونس)، گز بوشی ماسو (Gozo YOSHIMASU) (ژاپن) در این همایش شرکت داشتند.

فرانمی‌خوانند. همه این گفتارهایی که ناقل ظواهر و پدیدارهایند چه مقاله علمی، چه سرمقاله و چه گزارش، شوربختی شعر را سرمایه نفوذ خود ساخته‌اند. و همه در عطش شناختن آنچه در زیر سطح می‌گذرد، جز به چنگ گرفتن کلمه‌ها، نشانه‌ها و تصاویری که فرستاده نگاه و صدای شاعر است کار دیگری نمی‌کنند. کلمه‌های شاعر به محض گرفته شدن، در چرخه ارتباطات و مصرف فرسوده می‌شوند و ظرفیت‌ها و دلالت‌های یک نشانه را از دست می‌دهند تا فقط یک دال باشند. در گذشته، لغت‌ها برای رسیدن به چنین سرانجامی، قرن‌ها انزوا، تفرده، عزلت و آرامش را به گذر زمان و تاریخ انسان پیشکش می‌کردند. واژگونی چنین وضعیتی انسان امروز و آفرینش شعری او و در نتیجه زبان و جامعه او را در معرض خطری بزرگ قرار می‌دهد. اما دنیا با گذر از انفورماتیک، انسان را در شفافیت اینجا و آنجای دنیا، و دنیاهای دیگر این دنیا قرار می‌دهد و شاعر را نیز در غیاب شعرش می‌گذارد؛ جایی که شعر به طرز منحصر به فردی مستقل باقی می‌ماند. این تناقض‌نمای عصر ما است. این که شعر در غیاب شعر معرفتی منحصر به فرد باقی می‌ماند.

این شعر، یقیناً با آن شعری، که بعضی از جنبه‌های زندگی روزمره ما را قشنگ می‌کند، تفاوت دارد. شناختی از محیط زیست که می‌خواهد شاعرانه باشد. شعری باور زمین. کلمه محیط پیرامونی ما است و ادبیات، همزیستی با

شعر تنها نیست. این عنوانی است که میشل دگی به اثر تحسین‌انگیزش «رساله در باب بوطیقا» می‌دهد. من می‌گویم بله، شعر تنها نیست؛ اما تنها در صورتی که به تمام هنرهای زیبا یک‌جا اطلاق شود. وگرنه شعر تنهاست، چرا که توان آن را دارد تا هر چه را، که ناتوان از یافتن شیوه‌ای برای بیان خود شده است، به شیوه خود به زبان آورد. و این یعنی معرفت تنها. معذالک این معرفت که امروز دستخوش برداشت‌ها و دست‌بردهای بی‌امان رسانه‌ای قرار گرفته، جنبه منحصر به فردش را دارد از دست می‌دهد و خود را در برابر بحران می‌بیند. گویی آن اصطلاح معروف مالارمه‌ای «بحران مصرع» در شعر جایش را به «بحران معرفت» داده است. شعر نه به مصرع وابسته است و نه به مثابه معرفت به قطعه شعر نیاز دارد و نه حتا به نوع ادبی. شعر حضور خود را همه‌جا می‌خواهد. همه‌جا حضور دارد. این همه‌جا و هیچ‌جا بودن شعر همان قدر در کلمات هست که در نشانه‌ها، همان قدر در همه چیز که در هیچ چیز. این خصیصه همه‌جایی بودن شعر آن معرفتی است که بدون کلمه تظاهر می‌کند. یعنی همان قدر در هستی که در نوشتن. با وجود این، شعری که ما اینجا از آن حرف می‌زنیم فقط به کلمه نیاز دارد. و این به عبارتی صحیح‌تر همان معرفتی است که می‌توان به درستی به آن اطلاق منحصر به فرد کرد.

شاعران کلمه‌های خویش را به قصد بر کردن گفتار در مدرنیته



طبیعت است (پس کلمه نیاز به مراقبت دارد)؛ ادبیات در این معنی را فارسی‌زبان‌ها ادبیات «گل و لیل» نامیده‌اند. نتیجه از یک طرف شمار هراس‌آور رمان‌های ضعیفی است که ناتوان از ادبی کردن خویش‌اند و از طرفی دیگر قحط شعر؛ هر دو پیچیده در انبوه درهم متن‌هایی‌اند که اساسشان یا سوءتفاهم در «خودارجاعی زبانی» یا کوبوسون است که با ارجاع بیرونی سوژه و ابژه خود قهراند و یا کاملاً برعکس در همان سطح طبیعت می‌مانند. در هر دو مورد آینده شعر چهره گذشته‌اش را به خود می‌گیرد، گروه اول قبای دوباره‌دوخته‌ی آوانگاردهای اول قرن را به تن می‌کند و گروه دوم در نجوای ملایم برگ‌ها به هنگام وزش نسیم، اشیاء را از سمت هموارشان نوازش می‌کند. شعر در چنین چهره‌ای شعر معرفت نیست.

پس همان‌طور که جنبش معاصر شعر فارسی، اسپسمانتالیسم (یا شعر حجم) پیشنهاد می‌کند: وابستگی به چیزها چیزی است که باید کاملاً از شعر غایب باشد، تا شعر، در تعارض با تمام تاریخ خودش هر چند با قدمتی کهن، خود را وقف عصر تازه‌ای از واژه با سفارش‌های تازه کند.

شاعر متأثر از این انگاره، اثری از وابستگی خود به چیزها را که در پشت سر باقی نمی‌گذارد تا به مدد ارجاعی خارج از زبان، خوانش معینی از شعر خود را دیکته کند. برعکس اسپسمانی از نگفته (نا-گفته) بر جای می‌گذارد، حجمی ذهنی در عبور از حیات زبانی شعر و نیز در عبور از حیات زبانی شاعر، البته اگر وجود داشته باشد، زیرا که حیات زبانی شاعر به وجود نمی‌آید مگر در بطن سکوت خودگرای متن (زبانی در بطن زبان).

دقیقاً توسط همین زبان شعر متولد در داخل زبان است که بینشی اسپسمانتال با طرد واقعیت، واقعیت دیگری می‌آفریند بسیار فشرده‌تر، بسیار گسترده‌تر و بسیار ارجاع دهنده‌تر: هم به آن «من» مضمّر و هم به جهان بیرون. این گونه است که نه حذف ارجاعات بیرونی و نه خودارجاعی زبانی، هرگز به معنای رها کردن معنی و یا حذف «یعنی» نیست. برعکس شعر در «یعنی» است که خود را به خطر می‌اندازد، آن با هم اعمال روش هوسرلی بین‌الهللین گذاشتن که معتقد است «ابتدا باید دنیای بیرون را با ابوکّه از دست داد تا سپس بتوان آن را در یک خودگاهی جهانی دیگری از خویش به دست آورد.» و شعر این گونه است که در وادی «یعنی» خطر می‌کند. تمام تلاش و تمام کارکرد شعر در اسپسمانتالیسم (که شعر حجم خوانده می‌شود) و بر همین اساس بنا شده است.

به واقع حجم، توده‌ای انباشته از کلمه، با روکنشی تغزلی و روایی نیست، بلکه حجم، اسپسمانی است که پشت انبوه‌های از کلمه قرار گرفته، کلمه‌هایی که خود از آن بس چیزی از اسپسمان می‌شوند، جزئی از پشت کلمه. کلمه‌ای که نیاز دارد پشت خود را بشناسد تا بتواند تکیه بر تراکم خود کند که طاعمه استعمال، مصرف و فایده‌رسانی در گفتار می‌شود. معذالک کلمه تکیه بر تهی نمی‌کند؛ چرا که اسپسمان با حجم‌های ذهنی کوچکی که در خود دارد به واژه

تن و تشعشع می‌دهد که پشت واژه را معبری برای امر نامرئی می‌کند، و اسپسمان لائنه مفهوم می‌شود و لائنه رابطه و زهدان معرفت‌هایی که از مجهول سر می‌کشند. گفته‌ای از تاریکی زاده می‌شود و گفته‌ای دیگر ظاهری تاریک می‌یابد. تاریکی به هر حال غرامتی است که شعر برای دغدغه فرم، زبان و ایجاز می‌پردازد. و نتیجه اغلب، تنشی است که میان کلمه‌ها و چیزها پدید می‌آید و شعر را گنگ و گم و ناگوار می‌کند که برای من این اهمیتی ندارد: هر خوانشی سبکی را اقتضا می‌کند. «من» مضمّر، کلمه، دنیا؛ هر کدام نسخه‌ای و دستوری برای شعر دارند. فهمیدن شعر بدون این سه دستور خود دستوری است که باید فهم کرد. در این محدوده است که می‌گوییم بسته ماندن ما به چیزها، بندها و بست‌های ما به اشیاء، جای کلمه را تنگ می‌کند و نقش آن را در ساختن زبان شعری از آن می‌گیرد. زبانی که می‌تواند بست‌های جدیدی بیافریند و ارجاعات بیرونی جدیدی که مختص خود اوست خلق کند و نه آن ارجاعاتی که در طبیعت از پیش برقرار شده است.

به بیان دیگر، غیاب انتزاع و یا گریز از آن، زندگی زبانی - اگر نگوییم زبان‌شناختی - شعر را محدود می‌کند. چنین چیزی مرا به یاد جمله قصار هزار ساله‌ای از فرزانه بزرگ، شاعر بصره، عباس نفّری می‌اندازد: «هر آنچه به رؤیا وسعت می‌دهد عبارت را تنگ می‌کند.» روی دیگر این سخن به ما می‌گوید: آدم بی‌رؤیا پرحرف می‌شود.

- ۱- Espacement در اصطلاحات حجم‌گرایی مفهوم دیگری از واژه حجم است Traverse'e de L'espacement را می‌توان به عبور از حجم نیز ترجمه کرد م
- ۲- ecologie
- ۳- langue
- ۴- langage
- ۵- autisme

۶- Epokhe واژه‌ای با ریشه یونانی که هوسرل در فتونومولوژی خود برای «در برانتز گذاشتن» به کار می‌برد.

۷- گزیده‌ای از سخنرانی ادومند هوسرل که در فوریه ۱۹۲۹ در دانشگاه سوربن پاریس ایراد شد. این سخنرانی را اولین بار امیلون لوبانس در سال ۱۹۶۹ از آلمانی به فرانسه برگرداند و با عنوان مقدمه‌ای بر بیندازشناسی منتشر کرد.

۸- ابوالعباس نفّری مؤلف الموافف و المخالمات، قرن ۴ هجری «کلمات السعبت الرؤیا ضافت العبارت»